۱ سَأَلَ سائلٌ بِعَذَاب وَاقِع
۲ لِّلْكفِرِينَ لَيْس لَهُ دَافِعٌ
۳ مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!

۲ ـ این عذاب کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.

۳ ـ از سوی خداوند صاحب فضائل و مواهب!

شأن نزول:

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث، شأنِ نزولی برای این آیات نقل کرده اند که، حاصل آن چنین است:

«هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) علی(علیه السلام) را در روزِ «غدیر خم» به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ: «هر کس من مولی و ولی او هستم، علی، مولی و ولی او است»، چیزی نگذشت که این مسأله در بلاد و شهرها منتشر شد. «نعمان بن حارث فهری» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده، عرض کرد:

«تو به ما دستور دادی: شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم، ما هم شهادت دادیم، آن گاه، دستور به جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی، ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما به اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی(علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی، و گفتی: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ».

آیا این سخنی است از ناحیه خودت، یا از سوی خدا؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «قسم به خدائی که معبودی جز او نیست، این از ناحیه خدا است».

«نعمان» روی بر گرداند، در حالی که می گفت: اللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّمِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ: «خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما بباران»!.

اینجا بود که: سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت، همین جا بود که آیه «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذَاب وَاقِع * لِّلْکفِرِینَ لَیْس لَهُ دَافِعٌ» نازل گشت».

آنچه گفتیم، مضمونِ عبارتی است که در «مجمع البیان» از «ابوالقاسم حَسَکانی»، با سلسله سندش از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است.(۱)

همین مضمون را بسیاری از مفسران «اهل سنت»، و رواتِ حدیث، با مختصری تفاوت نقل کرده اند.

مرحوم «علامه امینی» در «الغدیر»، آن را از سی نفر از علمای معروف اهل سنت نقل می کند (با ذکر مدرک و نقل عین عبارت) از جمله:

تفسیر «غریب القرآنِ» «حافظ ابو عبید هروی».

تفسیر «شفاء الصدورِ» «ابوبکر نقاش موصلی».

---

۱ ـ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۲.

تفسیر «الکشف و البیان» «ابو اسحاق ثعالبی».

تفسیر «ابوبکر یحیی القرطبی».

«تذکره» «ابو اسحاق ثعلبی».

کتاب «فرائد السمطین» «حموینی».

کتاب «درر السمطین» «شیخ محمّد زرندی».

تفسیر «سراج المنیر» «شمس الدین شافعی».

کتاب «سیره حلبی».

کتاب «نور الابصار» «سید مؤمن شبلنجی».

و کتاب «شرح جامع الصغیر سیوطی» از «شمس الدین الشافعی».

و غیر اینها.(۱)

در بسیاری از این کتب، تصریح شده که آیات فوق، در همین رابطه نازل شده است، البته درباره این که این شخص «حارث بن نعمان» بوده یا «جابر بن نذر» یا «نعمان بن حارث فهری» اختلاف است، و می دانیم: این امر تأثیری در اصل مطلب ندارد.

البته، بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی(علیه السلام) را با ناخشنودی می پذیرند، ایرادهای مختلفی بر این شأن نزول گرفته اند، که در پایانِ بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

* * *

تفسیر:

عذاب فوری

سوره «معارج» از اینجا آغاز می شود که: می فرماید: «تقاضا کننده ای

---

۱ ـ «الغدیر»، جلد ۱، صفحات ۲۳۹ تا ۲٤٦.

تقاضاى عذابى كرد كه واقع شد» (سَأَلَ سائِلٌ بِعَذَاب وَاقِع).

اين تقاضا كننده، همان گونه كه در شأن نزول گفتيم، به هنگام منصوب شدن على(عليه السلام) به مقام خلافت و ولايت در «غدير خم» و پخش شدن اين خبر در شهرها بعضى بسيار خشمگين شدند، و خدمت رسول خدا(صلى الله عليه وآله) آمده، گفت: «آيا اين از ناحيه تو است، يا از ناحيه خداوند»؟! و پيامبر(صلى الله عليه وآله) صريحاً فرمود: «از ناحيه خدا است».

او بيشتر ناراحت شد، و گفت: «خداوندا! اگر اين حق است و از ناحيه تو است، سنگى از آسمان بر ما فرود آور»! و در اين هنگام، سنگى فرود آمده، بر سر او خورد و او را كشت.(۱)

در برابر اين تفسير، تفسير ديگرى است كه از اين كلى تر است! مطابق اين تفسير، منظور اين است: كسى از پيامبر(صلى الله عليه وآله) سؤال كرد: «اين عذابى كه تو مى گوئى بر چه كسى واقع مى شود»؟ و آيه بعد جواب مى دهد: «براى كافرين خواهد بود».

و مطابق تفسير سومى، اين سؤال كننده پيامبر(صلى الله عليه وآله) است كه تقاضاى عذاب براى كفار كرد و نازل شد.

ولى، تفسير اول، علاوه بر اين كه با خودِ آيه سازگارتر است، دقيقاً منطبق بر روايات متعددى است كه در شأن نزول وارد شده.

* * *

آن گاه مى افزايد: «اين عذاب مخصوص كافران است و هيچ كس نمى تواند از آن جلوگيرى كند» (لِّلْكفِرِينَ لَيْس لَهُ دَافِعٌ).(۲)

---

۱ ـ «باء» در «بِعَذاب واقِع»، طبق اين تفسير، «باء زائده» و براى تأكيد است، و به عقيده بعضى، به معنى «عن» مى باشد، و اين موافق تفسير دوم است (توجه داشته باشيد: اگر سؤال به معنى «تقاضا» باشد، به دو مفعول متعدى مى شود، و اگر به معنى «استخبار» باشد، مفعول دوم آن حتماً با «عن» خواهد بود).

۲ ـ «واقِع» صفت براى «عذاب» است و «لِّلْكَفِرِينَ» صفت دوم و «لَيْس لَهُ دَافِعٌ» صفت سوم است، اين احتمال نيز داده شده كه: «لِّلْكفِرِينَ» متعلق به «عذاب» بوده باشد، و اگر «لام» به معنى «على» باشد، ۲متعلق به «واقِع» خواهد بود.

* * *

و در آيه بعد، به كسى كه اين عذاب از ناحيه او است اشاره كرده، مى گويد: «اين عذاب از سوى خداوند صاحب فضائل و مواهب است» (مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ).

«معارج» جمع «مَعْرَج»، به معنى پله يا جائى است كه از آنجا صعود مى كنند، و از آنجا كه خداوند، مقامات و مواهب مختلفى دارد، كه افراد با سلسله مراتب به سوى قرب خدا پيش مى روند، خداوند به «ذى المعارج» توصيف شده است.

اين فرشتگانند كه مأموريت عذاب كافران و مجرمان دارند، و همانها بودند كه: بر «ابراهيم خليل»(عليه السلام) نازل شدند، و به او خبر دادند: «ما مأمور نابودى «قوم لوط» هستيم»، و صبحگاهان، شهرهاى آن قوم آلوده و ننگين را زير و رو كردند(۱)همان ها، مأموريتِ عذاب را درباره مجرمان ديگر نيز انجام مى دهند.

بعضى از مفسران، «معارج» را به معنى پله ها و درجات و بعضى به معنى «فرشتگان» تفسير كرده اند، ولى، معنىِ اول مناسب تر است.

* * *

نكته:

اشكالات واهى بهانه جويان!

معمولاً، در مواردى كه آيات قرآن يا روايات، اشاره به فضائلِ خاصى درباره امير مؤمنان على(عليه السلام) مى كند، بعضى اصرار دارند تا آنجا كه مى توانند مطلب را ناديده گرفته، يا توجيه انحرافى كنند، و با دقت و وسوسه خاصى مسأله را تعقيب نمايند، در حالى كه ،اگر اين فضائل براى ديگران باشد، با سماحت و سهولت و

---

۱ ـ به تفسير «نمونه»، جلد ۱۱، صفحات ۹۸ و ۱۰٦ مراجعه شود.

آسانى از آن مى گذرند!

نمونه زنده اين كلام، اشكالات هفتگانه اى است كه «ابن تيميه» در كتاب «منهاج السنة» در مورد احاديثى كه در شأن نزول آيات فوق آمده است، بيان كرده، كه ما به طور فشرده به بيان آن مى پردازيم:

۱ ـ «داستان غدير»، بعد از بازگشت پيامبر(صلى الله عليه وآله) از «حجة الوداع» يعنى در سال دهم هجرت، واقع شد، در حالى كه، سوره «معارج» از سوره هاى «مكّى» است كه قبل از هجرت نازل شده است.

پاسخ: همان گونه كه قبلاً نيز اشاره كرديم: بسيارى از سوره ها به نام «مكّى» ناميده مى شود، در حالى كه بعضى از آيات نخستين آن، طبق تصريح مفسران، در «مدينه» نازل شده، و به عكس، سوره هائى است كه رسماً «مدنى» ناميده مى شود، ولى بعضى از آيات آن در «مكّه» نازل گشته است.

۲ ـ در اين حديث آمده است: «حارث بن نعمان» در «ابطح» خدمت پيامبر(صلى الله عليه وآله) رسيد، و مى دانيم: «ابطح دره اى است در مكّه»، و اين با نزول آيه بعد از «داستان غدير» مناسب نيست.

پاسخ: «اولاً» تعبير به «ابطح» فقط در بعضى از روايات است، نه در همه روايات، و «ثانياً»، «ابطح» و «بطحاء» به معنى هر زمين شنزارى است كه سيل از آن جارى مى شود، و اتفاقاً در سرزمين «مدينه» نيز مناطقى وجود دارد، كه آن را «ابطح» يا «بطحاء» مى نامند، و در اشعار عرب و روايات، بسيار به آن اشاره شده است.

۳ ـ آيه «وَ إِذْ قالُوا اللّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ»(۱) مسلماً بعد از «جنگ بدر» نازل شده، و سال ها قبل از

---

۱ ـ انفال، آيه ۳۲.

«داستان غدیر» است.

پاسخ: کسی نگفته است: شأن نزول آن آیه، داستان غدیر است بلکه، سخن در آیه «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذاب واقِع» می باشد.

و اما آیه ۳۲ سوره «انفال» چیزی است که «حارث بن نعمان» از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شأن نزول ندارد، ولی تعصب های افراطی سبب می شود که انسان از چنین مطلب روشنی غافل گردد.

٤ ـ قرآن مجید، می گوید: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ:

«خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها هستی، و خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند».(۱)

این آیه می گوید: «با وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز عذابی نازل نخواهد شد».

پاسخ: آنچه قابل قبول است این که: عذاب عمومی و دسته جمعی، به خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وجود نداشت، ولی عذاب های خصوصی و شخصی کراراً بر افراد نازل شد، چنان که تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند: «ابو زمعه» و «مالک بن طلاله» و «حکم بن ابی العاص» و غیر آنها، به خاطر نفرین پیامبر(صلی الله علیه وآله)یا بدون آن، گرفتار عذاب شدند.

علاوه بر این، آیه مورد استشهاد، تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن، استدلال به آن در اینجا ممکن نیست.(۲)

۵ ـ اگر چنین شأن نزولی صحیح بود، باید مانند داستان «اصحاب الفیل» معروف شود.

---

۱ ـ انفال، آیه ۳۳.

۲ ـ به تفسیر «نمونه»، جلد ۷، صفحه ١٥٤، ذیل همان آیه ۳۳ «انفال» مراجعه شود.

پاسخ: اين شأن نزول به قدر كافى مشهور و معروف است و در بالا اشاره كرديم كه حداقل در سى كتاب از كتب تفسير و حديث آمده، وانگهى عجيب است: انتظار داشته باشيم يک حادثه شخصى، همانند يک حادثه عمومى مثل داستان «اصحاب الفيل» انعكاس يابد; چرا كه آن داستان جنبه همگانى داشت، سر تا سر «مكّه» را گرفته بود و يک لشكر بزرگ طى آن نابود گشت، ولى داستان «حارث بن نعمان» تنها مربوط به يک نفر است!

٦ ـ از اين حديث استفاده مى شود: «حارث بن نعمان» مبانى اسلام را قبول داشت، چگونه ممكن است يک مسلمان در عصر پيامبر(صلى الله عليه وآله) به چنين عذابى گرفتار شود؟

پاسخ: اين ايراد نيز ناشى از تعصب شديد است; زيرا احاديث فوق به خوبى نشان مى دهد: او نه تنها گفته پيامبر(صلى الله عليه وآله) را قبول نداشت، بلكه، به خداوند نيز معترض بود كه: چرا چنين دستورى را درباره على(عليه السلام) به پيامبرش داده است؟! و اين شديدترين مرتبه كفر و ارتداد محسوب مى شود.

٧ ـ در كتاب هاى معروفى مانند «استيعاب» كه در آنها نام «صحابه» آمده است، اسمى از «حارث بن نعمان» نمى بينيم.

پاسخ: آنچه در اين كتاب و مانند آن از نام هاى «صحابه» آمده، تنها مربوط به قسمتى از «صحابه» است، مثلاً در كتاب «اسد الغابة» كه از مهمترين كتبى است كه اصحاب پيامبر(صلى الله عليه وآله) را بر مى شمرد، تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده، در حالى كه مى دانيم: تنها در «حجة الوداع» صدهزار نفر يا بيشتر در محضر پيامبر(صلى الله عليه وآله) بودند، بنابراين شكى نيست كه بسيارى از «صحابه پيامبر»(صلى الله عليه وآله) نامشان در اين كتب نيامده است.(١)

---

١ ـ شرح بيشتر درباره پاسخ هاى فوق، شواهد تاريخ يا روايتى براى هر كدام را در كتاب نفيس ٢«الغدير»، جلد ١، صفحات ٢٤٧ تا ٢٦٦ مطالعه فرمائيد.